

راہی بہ سوی حقیقت

ترجمہ
ترجمہ موتمر علماء بغداد

ابن عطیہ مقاتل

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

راهی به سوی حقیقت ترجمه "مؤتمر علماء بغداد"

نویسنده:

مقاتل بن عطیه

ناشر چاپی:

عطر عترت

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵ فهرست
۶ راهی به سوی حقیقت ترجمه "مؤتمر علماء بغداد"
۶ مشخصات کتاب
۶ راهی به سوی حقیقت ترجمه کتاب مؤتمر علما راهی به سوی حقیقت
۱۳ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

راهی به سوی حقیقت ترجمه "مؤتمر علماء بغداد"

مشخصات کتاب

- سرشناسه: ابن عطیه مقاتل - ۵۰۵ق
 عنوان قرارداد: مؤتمر علماء بغداد. فارسی
 عنوان و نام پدیدآور: راهی به سوی حقیقت ترجمه "مؤتمر علماء بغداد" اثر مقاتل بن عطیه [ترجمه م - ف].
 مشخصات نشر: اصفهان عطر عترت ۱۳۸۱.
 مشخصات ظاهری: ۷۲ ص.
 شابک: ۲۵۰۰۰ ریال ۹۶۴-۹۳۲۸۷-۸-۵؛ ۳۰۰۰ ریال (چاپ ششم)؛ ۳۰۰۰ ریال (چاپ نهم)؛ ۳۰۰۰ ریال (چاپ دهم)؛ ۳۰۰۰ ریال (چاپ یازدهم)
 یادداشت: این کتاب قبلاً تحت عنوان "کنفرانس دانشمندان بغداد، یا، ترجمه مؤتمر علما بغداد" و "جستجوی حق در بغداد" و "این است راه حق، یا، کنگره عالمان بغداد" ترجمه و منتشر شده است
 یادداشت: چاپ ششم: ۱۳۸۴.
 یادداشت: چاپ نهم تا یازدهم: ۱۳۸۵.
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس
 عنوان دیگر: کنفرانس دانشمندان بغداد، یا، ترجمه مؤتمر علماء بغداد.
 عنوان دیگر: جستجوی حق در بغداد.
 عنوان دیگر: این است راه حق، یا، کنگره عالمان بغداد.
 عنوان دیگر: کنگره عالمان بغداد.
 موضوع: شیعه -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
 موضوع: اهل سنت -- دفاعیه‌ها و ردیه‌ها
 موضوع: مناظره‌ها
 شناسه افزوده: م ف، مترجم
 رده بندی کنگره: BP۲۲۸/۴/الف م۲ ۸۰۴۱ ۱۳۸۱الف
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۷۹
 شماره کتابشناسی ملی: م ۸۲-۴۷۴
 چاپ و نشر این کتاب برای همگان آزاد است.

راهی به سوی حقیقت ترجمه کتاب مؤتمر علما راهی به سوی حقیقت

بسمه تعالی

مسأله امامت و جانشینی پیامبر، از مهم ترین و گسترده ترین موضوعاتی است که در طول چهارده قرن گذشته، همواره مورد توجه مسلمانان و محل بحثهای فراوان بوده است. تشکیل دو گروه عمده شیعه و سنی و به دنبال آن، بروز اختلاف نظرهای فراوان در مسائل عقیدتی، فقهی، و... و نیز وقوع جنگها و درگیری های فراوان و یا برگزاری جلسات و نشست های علمی و یا تألیف کتابها و

مقالات بسیار، برای اثبات مدعای هر یک از طرفین، از پیامدهای همان اختلاف بر سر جانشین پیامبر است. گروهی عقیده دارند جانشین پیامبر، که خلیفه و نماینده خداوند است، باید از طرف او تعیین شده باشد و دسته‌ای دیگر بر این باورند که جانشین پیامبر به رأی و نظر مردم انتخاب می‌شود. این همان نقطه آغازین همه سخن‌ها، اختلافات و درگیری‌ها میان دو گروه می‌باشد. شناخت و جدا کردن حق از باطل و آگاهی بر مبانی اعتقادی و لزوم تقویت آن در برابر تبلیغات مسموم و زهرآگینی که بعضاً با الفاظ فریبنده و گمراه‌کننده همراه است، ضرورت پرداختن به چنین مباحثی را بیشتر می‌نماید. در رزمگاه اندیشه‌ها، آنگاه که باطل و اهل آن، به جنب و جوش و فعالیت مشغولند، نمی‌توان انتظار داشت که اهل حق به کتمان حقایق پردازند و برای خوشامد اهریمنان دم فرو بندند، بلکه آنها را وظیفه‌ای بس سنگین در پیش است و آن اثبات حقانیت حق با دلایل محکم و استوار و رساندن آن به گوش دیگران است. کتابی که در پیش رو دارید، ترجمه‌ای از کتاب «مؤتمر علماء راهی به سوی حقیقت» اثر «مقاتل بن عطیه»، روایت‌کننده یکی از همان جلسات می‌باشد، که با حجم مختصر خود به تشریح و تبیین بخش مهمی از مباحث فوق پرداخته و با پاسخ‌گویی به بسیاری از سؤالات و ابهامات موجود توانسته است روشنگر راه بسیاری از حق‌جویان و حق‌طلبانی باشد که با دوری از غرضورزی‌ها و تعصبات، به دنبال رسیدن به حقیقت، رضای خالق و سعادت ابدی بوده‌اند. مطالب مطرح شده در این مختصر بعضاً گنجایش بحث‌های علمی و استدلالی بسیار مفصل، در حد دهها و یا صدها جلد کتاب را دارد، که علما و اندیشمندان در جای خود بدان پرداخته‌اند و کتب بی‌شماری درباره هر یک از آن موضوعات، تألیف گردیده، اما از آنجایی که در این مجموعه، بنابر اختصار و خلاصه‌گویی بوده است، در ترجمه هم به همان مقدار اکتفا، تا برای همگان قابل استفاده باشد. بدیهی است عزیزانی که تمایل به مطالعه گسترده‌تر و عمیق‌تری داشته باشند، به کتاب‌های مفصل مراجعه خواهند نمود. امید است که خدای تعالی همه ما را در راه بهره‌مندی از زلال بی‌پایان معرفتش یاری و در شناخت و پیروی از اوصیای برحق آخرین پیامبرش موفق دارد. مترجم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله وحده والصلاة والسلام على من بعث رحمه للعالمين محمد النبي العربي وآله الطيبين الطاهرين وعلى أصحابه المطيعين كتاب حاضر، گزارشی از کنفرانس علمای راهی به سوی حقیقت می‌باشد که ملک شاه سلجوقی با نظارت وزیر خود دانشمند بزرگ نظام الملک، آن را برپا نمود. قصه شکل‌گیری کنفرانس از این قرار است: ملک شاه سلجوقی، جوانی آزاداندیش و خواستار حقیقت بود و کورکورانه، از پدران خود پیروی نمی‌کرد و دوستدار دانش و دانشمندان بود. با این حال، به سرگرمی و شکار و صید، بسیار علاقه داشت. وزیرش نظام الملک نیز مردی دانشمند، بافضیلت، روی‌گردان از دنیا و دارای اراده‌ای قوی بود. نیکی و نیکوکاران را دوست داشت و پیوسته به دنبال حقیقت می‌گشت و به اهل بیت پیامبر، عشق میورزید. مدرسه نظامیه راهی به سوی حقیقت را بنیان‌گذار و برای دانشمندان و دانشجویان، حقوق ماهیانه قرار داد و بر نیازمندان و بیچارگان، مهر میورزید. روزی حسین بن علی علوی، یکی از دانشمندان بزرگ شیعه، پیش ملک شاه آمد و با او به گفتگو پرداخت وقتی از نزد او خارج شد، یکی از حاضران وی را مورد تمسخر قرار داد. ملک شاه پرسید: - چرا او را مسخره نمودی؟ آن مرد در جواب گفت: - پادشاه! مگر نمی‌دانید او از کافرانی است که خداوند بر آنها خشم گرفته و نفرینشان کرده است؟ ملک شاه با تعجب پرسید: - برای چه؟! مگر او مسلمان نیست؟! - نه او شیعه است. - شیعه یعنی چه؟ مگر شیعه یکی از فرقه‌های مسلمانان نیست؟! - نه زیرا خلافت ابوبکر و عمر و عثمان را قبول ندارند. - مگر مسلمانی هست که خلافت آن سه نفر را قبول نداشته باشد؟! - آری، آنها شیعیان هستند. - وقتی خلافت آنها را قبول ندارند، چرا مردم آنها را مسلمان می‌نامند؟! - به همین جهت گفتم که آنها کافر می‌باشند... ملک شاه مدتی طولانی به فکر فرو رفته سپس گفت: باید وزیرمان نظام الملک را حاضر کنیم تا حقیقت برایشان آشکار شود. * * * * * ملک شاه، نظام الملک را احضار کرد و از او پرسید که آیا شیعیان، مسلمانند؟! - اهل سنت در این باب، اختلاف دارند. گروهی، شیعیان را مسلمان می‌دانند. زیرا به یگانگی خداوند و رسالت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) شهادت می‌دهند و نماز را به پا

می دارند و روزه می گیرند. گروهی دیگر، آنها را کافر می دانند. - تعداد شیعیان چقدر است؟ - تعداد دقیق آنها را نمی دانم، اما تقریباً نیمی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهند. - آیا نیمی از مسلمانان کافرند؟! - برخی آنها را کافر می دانند، اما من اعتقادی به کفر ایشان ندارم. - آیا می توانی دانشمندان شیعه و سنی را گرد هم آوری تا به بحث و گفتگو پردازند و حقیقت برای ما روشن شود؟! - این کار، سخت است و از عاقبت آن، بر شاه و مملکت بیمناکم. - برای چه؟ - زیرا مسأله شیعه و سنی، مسأله ساده ای نیست، بلکه مسأله حق و باطل است که به خاطر آن، خون های بسیار ریخته شده، و کتابخانه هائی به آتش کشیده شده و زنانی به اسارت رفته اند. درباره آن، کتاب ها و مجموعه های گوناگونی فراهم آمده و جنگهای بی شماری بر سر آن به پا گردیده است. پادشاه جوان از شنیدن این جریان، متعجب گردید و به فکر فرو رفت. پس از مدتی درنگ گفت: ای وزیر! نیک می دانی که خداوند، کشوری پهناور و لشکریانی بی شمار به ما ارزانی داشته است. بنابر این، باید شکر این نعمت را بجای آوریم و شکر ما بدین است که حقیقت را دریابیم، آنگاه گمراهان را به راه راست هدایت نماییم. بدون شک یکی از این دو گروه بر حق و دیگری باطل است، بناگزی باید حق را بشناسیم و از آن پیروی کنیم و باطل را نیز شناخته، از آن دوری گزینیم. پس نشستی با حضور علمای شیعه و سنی ترتیب بده تا با یکدیگر به بحث و گفتگو پردازند. فرماندهان، دبیران و سران کشور را نیز دعوت کن. در این صورت، اگر دیدیم حق با اهل سنت است شیعیان را با زور به مسلک آنها وارد خواهیم نمود. - اگر شیعیان، مذهب اهل سنت را نپذیرفتند، چه کنیم؟ - همه آنها را به قتل می رسانیم. - آیا کشتن نیمی از مسلمانان ممکن است؟! - پس راه حل و چاره مشکل چیست؟ - از این کار صرف نظر نمایید. گفتگو بین شاه و وزیر دانشمندش به پایان رسید، ولی ملک شاه آن شب تا صبح آرام نگرفت و پیوسته در این اندیشه بود که چگونه از این بن بست خارج گردد. * * * شب دامن خود را برچید و کم کم خورشید سر زد و شاه به راه حل مناسبی دست یافت. وزیر را فراخواند و گفت: - علما و دانشمندان دو طرف را دعوت می کنیم تا به بحث و مذاکره پردازند. ما از بین گفتگوهای آنها، متوجه می شویم که حق با کدامین گروه است. چنانچه حق با اهل سنت باشد، شیعیان را با سخنان خوش و اندرز و نصیحت نیکو به این راه دعوت می نمایم و با مال و مقام، آنها را بدین مذهب ترغیب می نمایم، همان گونه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با کسانی که می خواست قلبشان به اسلام گرایش پیدا کند، رفتار می نمود. با این کار، خدمت بزرگی به اسلام و مسلمین خواهیم کرد. - پیشنهاد شما نیکو است، ولی من از فرجام این نشست بیمناکم. - بیمناکی برای چه؟ - می ترسم شیعیان بر اهل سنت پیروز شوند و استدلال های آنها بر ما برتری یابد و مردم در شک و شبهه واقع شوند. - آیا چنین چیزی ممکن است؟ - آری، شیعیان دلیل های قرآنی و حدیثی محکم و استواری بر درستی مذهب و حقانیت عقاید خود در دست دارند. کلام وزیر، شاه را قانع نکرد و به وی گفت: راهی جز این نیست که دانشمندان دو گروه را دعوت کنیم تا حقیقت از باطل جدا شود. وزیر یک ماه مهلت خواست تا خواسته شاه را به انجام رساند، ولی شاه نپذیرفت و قرار شد طی پانزده روز، نشست برگزار شود. * * * در این فرصت، وزیر ده نفر از بزرگان علمای اهل سنت را که در تاریخ، فقه، حدیث، اصول و فنّ مناظره سرآمد و بالاتر از دیگران بودند و نیز ده نفر از بزرگان علمای شیعه را دعوت نمود. این نشست در ماه شعبان، در نظامیه راهی به سوی حقیقت برگزار شد و مقرر شد که دو طرف، شرایط زیر را رعایت کنند: ۱. مناظره از صبح تا شب به جز وقت نماز، غذا و اندکی استراحت، ادامه داشته باشد. ۲. گفته ها باید مستند به مصادر موثق و کتابهای معتبر باشد نه به شنیده ها و شایعات. ۳. گفتگوهای دو طرف نوشته شود. * * * سرانجام در روز معین، ملک شاه با وزیر و فرماندهان لشکرش در جای خود نشستند. علمای سنی در طرف راست و علمای شیعه در طرف چپ وی قرار گرفتند. وزیر که مسئول برگزاری جلسات بود با نام خدا و درود بر پیامبر و آل و اصحاب او، جلسه را افتتاح کرد و گفت: گفتگوها باید مؤدبانه، صادقانه و بدور از فریب کاری انجام شود. هدف شرکت کنندگان، رسیدن به حق باشد نه پیروزی بر طرف مقابل، و به هیچ یک از صحابه پیامبر، اهانت نشود. در این هنگام، عباسی، بزرگ علمای سنی گفت: من نمی توانم با کسی مناظره کنم که تمام صحابه را کافر می داند. علوی، دانشمند بزرگ شیعی

که نامش حسین بن علی بود، گفت: چه کسانی همه صحابه را کافر می دانند؟ عباسی: شما شیعیان. علوی: این سخن تو واقعیت ندارد. آیا حضرت علی (علیه السلام)، عباس، سلمان، ابن عباس، مقداد، ابوذر و دیگران جزء صحابه نیستند؟ آیا ما آنها را کافر می دانیم؟ عباسی: منظور من از همه صحابه، ابوبکر، عمر، عثمان و پیروان آنها بود. علوی: سخن خود را خودت نقض کردی. مگر علمای منطق نمی گویند: «موجه جزئی، نقیض سالبه کلیه است»؟! تو یک مرتبه می گویی: شیعه همه صحابه را کافر می داند و بار دیگر می گویی: شیعه بعضی از صحابه را کافر می داند. در اینجا نظام الملک خواست سخنی بگوید اما دانشمند شیعی به او مهلت نداد و اظهار داشت: ای وزیر بزرگ! هیچ کس حق ورود به بحث را ندارد مگر زمانی که ما از جواب درمانده شویم. در غیر این صورت، مطالب و بحث ها مخلوط خواهد شد و گفتگوها از مسیر خود خارج می گردد بدون اینکه نتیجه ای بگیریم. آنگاه دانشمند شیعی رو به عباسی کرد و گفت: بنابراین، روشن شد که سخن تو که می گویی: «شیعه همه صحابه را کافر می داند» دروغ صریح است. عباسی نتوانست پاسخی گوید و صورتش از خجالت سرخ گردید. سپس گفت: از این مطلب در گذریم. آیا شما شیعیان به ابوبکر و عمر و عثمان ناسزا می گوید؟ علوی: برخی از شیعیان به آنها ناسزا می گویند و برخی دیگر ناسزا نمی گویند. عباسی: ای علوی! تو از کدامین گروه هستی؟ علوی: من از کسانی هستم که ناسزا نمی گویند ولی معتقدم کسانی که آنها را لعن می کنند، دارای دلیل و منطق می باشند و نیز لعن آن سه نفر، موجب کفر یافسق نمی گردد و حتی جزء گناهان صغیره هم به شمار نمی آید. عباسی: ای پادشاه! شنیدی که این مرد چه می گوید؟! علوی: ای عباسی! برگرداندن روی سخن به پادشاه مغالطه و در اشتباه افکندن است. پادشاه ما را به اینجا دعوت نموده تا دلیل و برهان را داور قرار دهیم نه زور و قدرت شاه را. در اینجا شاه به سخن آمد و گفت: آنچه علوی می گوید صحیح است. ای عباسی! چه جوابی داری؟ عباسی: روشن است که هر کس صحابه را ناسزا گوید و آنها را لعن نماید کافر است. علوی: کافر بودن چنین شخصی برای تو روشن است نه برای من. اگر کسی صحابه را از روی دلیل و اجتهاد لعن نماید، چه دلیلی بر کفر اوست؟ آیا قبول داری که هر کس را که پیامبر لعن نموده باشد سزاوار لعن است؟ عباسی: قبول دارم. علوی: پیامبر، ابابکر و عمر را لعن نموده است. عباسی: در کجا آنها را لعن نموده است؟ این تهمت است بر پیامبر خدا. داد و فرمود: «لعن الله من تخلف عن جيش أسامة (۲) خدا لعنت کند کسی را که از سپاه اسامه سرپیچی نماید و با او نرود». ابوبکر و عمر از رفتن با سپاه سرپیچی نمودند پس لعن پیامبر شامل آنان گردید و هر که را پیامبر لعن نموده باشد، هر مسلمانی می تواند لعنت کند. با این سخن، عباسی سر خود را به زیر انداخت و چیزی نگفت. در این موقع ملک شاه رو به وزیر نمود و سؤال کرد: آنچه علوی گفت صحیح است؟ وزیر: آری! تاریخ نویسان، این قضیه را نقل کرده اند. علوی: اگر لعن صحابه حرام است و باعث کفر می گردد، چرا معاویه بن ابوسفیان را کافر نمی دانید و فاسق و فاجرش نمی شمارید با اینکه او، چهل سال علی بن ابی طالب (علیه السلام) را که از صحابه بود لعن می نمود و این کار، هفتاد سال رواج داشت؟! ملک شاه: این سخن را به پایان برید و به موضوع دیگری پردازید. * * * عباسی به علوی گفت: یکی از بدعت های شما شیعیان این است که به قرآن اعتقاد ندارید. علوی: نه، این شماست که قرآن را قبول ندارید و این یکی از بدعت های اهل سنت است. شاهد آن، این است که می گویند: قرآن را عثمان جمع آوری نمود. از شما می پرسم آیا پیامبر نسبت به خطر پراکندگی قرآن ناآگاه بود که قرآن را جمع آوری نکرد تا آنکه عثمان آمد و بدین کار اقدام نمود. به علاوه، چگونه قرآن در زمان پیامبر جمع نشده بود در حالی که پیامبر به اصحاب و پیروان خود دستور ختم قرآن داده و فرموده است: «هر که قرآن را ختم کند برای او فلان مقدار اجر و ثواب است»! آیا ممکن است به ختم قرآن دستور دهند با اینکه پراکنده است و هنوز جمع نشده است؟! آیا مسلمانان - با در اختیار نداشتن تمام قرآن - در گمراهی بسر می بردند تا اینکه عثمان آنها را نجات داد؟! چون سخن بدینجا رسید ملک شاه رو به وزیر کرد و گفت: آیا این گفته علوی صحیح است که اهل سنت معتقدند قرآن را عثمان جمع آوری نمود؟ وزیر: مفسران و تاریخ نویسان این طور گفته اند. علوی: ای پادشاه! بدان که شیعه معتقد است قرآن در زمان پیامبر به همین صورت که الان می بینید جمع آوری شد نه حرفی از آن کم

شد و نه حرفی به آن اضافه شد. اما اهل سنت می گویند: در قرآن، کم و زیاد شد و آیات آن جابجا گشت و پیامبر آن را جمع نکرد و عثمان پس از آنکه امیر شد و زمام امور را به دست گرفت، اقدام به جمع آوری آن کرد. عباسی فرصت را غنیمت شمرد و گفت: ای پادشاه، شنیدی که این مرد، عثمان را خلیفه نمی داند و او را امیر می نامد. علوی بلافاصله جواب داد: آری، عثمان خلیفه نبود. ملک شاه: چرا؟ علوی: چون شیعیان معتقدند خلافت ابوبکر و عمر و عثمان باطل

بوده است. ملک شاه با تعجب پرسید: برای چه؟ علوی: زیرا عثمان توسط شورای شش نفره ای به خلافت رسید که عمر آنها را انتخاب کرده بود. البته همه آن شش نفر عثمان را انتخاب نکردند بلکه دو یا سه نفر با انتخاب او موافق بودند. پس مشروعیت خلافت عثمان از جانب عمر است. (۵) عمر هم با وصیت ابوبکر به خلافت رسید. پس مشروعیت خلافت عمر به وصیت ابوبکر است، و به خلافت رسیدن ابوبکر هم به واسطه انتخاب گروه اندکی بود که با شمشیر و زورگویی بدین عمل اقدام کردند. پس مشروعیت خلافت ابوبکر هم به اسلحه و زور بود که همین جهت عمر درباره او گفته است: خداوند، مسلمانان را از شر آن حفظ نمود. پس هر که دوباره به این روش روی آورد او را به قتل رسانید. خود ابوبکر نیز می گفت: «أقیلونی فلسط بخیر کم وعلیٰ فیکم (۷)؛ مرا رها کنید! آنگاه که علی در بین شماست من بهترین شما نیستم». بنابراین، شیعیان معتقدند که خلافت آن سه نفر از اساس باطل بوده است. ملک شاه رو به وزیر کرد و گفت: سخنانی که علوی از ابوبکر و عمر نقل کرد، صحیح است؟ وزیر: آری، مورخان این گونه ذکر کرده اند. ملک شاه: پس چرا ما آن سه نفر را محترم می شماریم؟ وزیر: به خاطر پیروی از نیاکانمان. علوی به شاه گفت: از وزیر پرس که: آیا حق سزاوار پیروی است یا نیاکان؟ آیا پیروی از گذشتگان و ضدیت با حق، مشمول این فرموده خدای تعالی نیست: (إنا وجدنا آباءنا علیٰ أئمة و إنا علیٰ آثارهم مقتدون) (۸)؛ ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و از پی ایشان می رویم. ملک شاه رو به علوی کرد و گفت: اگر آن سه نفر خلیفه پیامبر نیستند، پس خلیفه پیامبر خدا کیست؟ علوی: جانشین پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. ملک شاه: به چه دلیل او جانشین پیامبر است؟ علوی: زیرا پیامبر، او را به عنوان جانشین خود برگزیده است و در موارد زیادی، او را به جانشینی خود معرفی نموده است (۹)؛ از جمله

هنگامی که مردم را در منطقه ای بین مکه و مدینه که به آن غدیر خم می گفتند، جمع نمود و دست علی را بالا برد و خطاب به مسلمانان فرمود: «من کنت مولاه فهذا علی مولاه، اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله؛ هر که من مولای او هستم، علی نیز مولای اوست. خداوند! دوستداران او را دوست بدار و دشمنان او را دشمن بدار و یاری کنندگان او را یاری فرما و کسانی که او را واگذارند، واگذار!». آنگاه از جایگاه خود پایین آمد و به مسلمانان که یکصد و بیست هزار تن بودند، فرمود: «سَلِّمُوا عَلَیَّ بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِینَ؛ با عنوان امیر مؤمنان، به علی سلام کنید». مسلمانان یکی پس از دیگری نزد علی می آمدند و می گفتند: السلام علیک یا امیر المؤمنین. ابوبکر و عمر هم آمدند و به همان صورت بر آن حضرت سلام دادند. عمر گفت: «السلام علیک یا امیر المؤمنین! بخ بخ لک یا ابن ابی طالب! أصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه (۱۰)؛ سلام بر تو ای امیر مؤمنان! آفرین، آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب! اکنون تو مولای من و همه مردان و زنان مؤمن گشتی». بنابراین جانشین شرعی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)، علی بن ابی طالب است. سخن که بدین جا رسید، ملک شاه به وزیر گفت: آیا آنچه علوی در مورد جانشین پیامبر می گوید، صحیح است؟ وزیر: آری، مورخان و مفسران چنین ذکر کرده اند. ملک شاه دستور داد که سخن را در این موضوع به پایان برند و به موضوع دیگری بپردازند. * * * عباسی بحث تحریف قرآن را مطرح کرد و به علوی گفت: شیعیان قائل به تحریف قرآن می باشند. علوی: این گونه نیست بلکه نزد شما اهل سنت چنین مشهور است که قرآن، تحریف و در آن کم و زیاد شده است. عباسی: این دروغی آشکار است. علوی: مگر شما در کتابهایتان روایت نکرده اید که آیاتی درباره «غرائق» بر پیامبر نازل شد و سپس آن آیات نسخ و از قرآن حذف گردید؟ سخن علوی بر ملک شاه گران آمد و از وزیر پرسید: آیا آنچه علوی ادعا می کند، صحیح است؟ وزیر: آری، مفسران این گونه ذکر کرده اند. ملک شاه: پس چگونه می توان به

قرآن تحریف شده اعتماد نمود؟! علوی به سخن آمد و گفت: ای پادشاه! ما بدین سخن معتقد نیستیم و این گفته اهل سنت است. بنابراین، قرآن نزد ما قابل اعتماد است؛ اما به اعتقاد اهل سنت نمی توان بر آن اعتماد نمود. عباسی به علوی گفت: روایاتی در کتابهای حدیث شما در این باب وجود دارد و برخی از علمایان نیز قائل به تحریف شده اند. علوی: نخست این که احادیثی از این دست در کتاب های ما کم است. دوم این که این احادیث، ساخته و پرداخته دشمنان شیعه است تا چهره شیعه را زشت جلوه دهند و شهرت نیک آنها را خدشه دار کنند. سوم این که سندهای این احادیث ضعیف است و راویان آنها مورد وثوق و اطمینان نیستند و آنچه از بعضی از علما نقل شده، قابل اعتنا نیست، و علمای بزرگ و مورد اعتماد ما، قائل به تحریف نمی باشند و گفتارشان همانند گفتار شما اهل سنت نیست که می گویند خداوند آیاتی را در ستایش بت ها نازل نمود و - نعوذ بالله - گفت: «تلك الغرائق العلی منها الشفاعة ترجی؛ آنها بت های بلندمرتبه ای هستند که از آنها امید شفاعت می رود». «ملک شاه که از سخنان آن دو، حقیقت را فهمید، گفت: این بحث را واگذارید و به موضوع دیگری پردازید. * * * علوی رو به عباسی کرد و گفت: اهل سنت چیزهایی را به خدا نسبت می دهند که شایسته عظمت او نیست؟ عباسی: مثل چه؟ علوی: مثلاً آنها می گویند: خدا جسم است و همانند انسان می خندد و می گرید و دارای دست، پا، چشم و... است و روز قیامت، پای خود را در آتش فرو می برد (تا مردم را فشار دهد و جا برای دیگران باز شود) و بر الاغ خود سوار شده، از آسمانها به آسمان دنیا فرود می آید. ساق پاها برهنه می گردد، و (ید الله فوق ایدیهیم) (۱۳؛) دست خدا بالای دست های آنها ست. در احادیث هم آمده که خدا پای خود را داخل در آتش فرو می برد. علوی: آنچه در باب جسم بودن خداوند در احادیث و روایات آمده، نزد ما باطل است و دروغ و افتراء. زیرا ابوهریره و امثال او بر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دروغ می بستند و این کار به جایی رسید که عمر، ابوهریره را از نقل حدیث منع نمود. وقتی ملک شاه این سخن را شنید، تعجب کرد و از وزیر پرسید: آیا صحیح است که عمر از نقل حدیث توسط ابوهریره ممانعت بعمل آورده است؟ وزیر: آری! آنگونه که در تواریخ آمده است او را از نقل حدیث منع نمود. ملک شاه: در این صورت، چگونه به احادیث ابوهریره اعتماد کنیم؟ وزیر: علما به احادیث او اعتماد کرده اند. ملک شاه: در این صورت، باید علما از عمر عالم تر باشند، چون عمر، ابوهریره را به خاطر دروغ بستن بر پیامبر، از حدیث گفتن منع کرد، اما علما به احادیث دروغ او عمل می نمایند. در اینجا، عباسی رو به علوی کرد و گفت: فرض کن حدیث هایی که در این زمینه رسیده، صحیح نباشد، با آیات قرآن که قطعی است، چه می کنی؟ علوی: قرآن دارای آیات محکم (صریح و روشن) و متشابه (قابل تأویل) است. آیات محکم [به تعبیر قرآن] اصل و اساس قرآن می باشند [که آیات دیگر به آنها برگردانیده و با آنها تبیین می شود] همچنین آیات قرآن، ظاهر و باطن دارد. بنابراین، از ظاهر آیات محکم پیروی می کنیم، اما متشابهات را طبق قواعد بلاغت، بر مجاز، کنایه یا تقدیر حمل می کنیم. در غیر این صورت، معنای آن نه عقلا و نه شرعاً صحیح نیست. برای نمونه، اگر (وجاء ربك) را طبق ظاهرش معنی کنی، با عقل و شرع، مخالفت کرده ای؛ چون عقل و شرع می گویند که خداوند در همه مکانها وجود دارد و هیچ مکانی از او خالی نیست؛ در حالی که ظاهر آیه، جسم بودن خداوند را می رساند و هر جسمی هم مکانی دارد. در این صورت، اگر خدا در آسمان باشد زمین از او خالی است و اگر در زمین باشد آسمان از او خالی است و این سخن، از دید عقل و شرع نادرست است. عباسی در مقابل این منطق رسا، درمانده گردید؛ به ناچار گفت: من این سخن را قبول ندارم و بر ما لازم است که ظاهر آیات قرآن را مورد عمل قرار دهیم. علوی: پس با آیات متشابه چه می کنی؟ علاوه بر آن، تو نمی توانی ظاهر همه آیات قرآن را بپذیری؛ چون لازمه آن، این است که رفیق تو، شیخ احمد عثمان، که پهلویت نشسته است (شیخ احمد عثمان، یکی از علمای اهل سنت و نابینا بود) از اهل آتش باشد. عباسی: چرا؟ علوی: زیرا خدای تعالی می فرماید: (ومن كان في هذه أعمى فهو في الآخرة أعمى وأضلّ سبيلاً) (۱۵؛) کسی که در این جهان، کور باشد، در آخرت نیز کور و گمراه تر است. از آنجا که شیخ احمد در این دنیا، کور و نابیناست در آخرت هم کور و گمراه خواهد بود. سپس رو به شیخ احمد کرد و گفت: شیخ احمد! آیا این مطلب رامی پذیری؟ شیخ احمد با خشم گفت: هرگز، هرگز!

منظور از کور در آیه، منحرف از راه حق و گمراه است نه نایبنا. علوی: اکنون ثابت شد که انسان نمی تواند تمام ظواهر قرآن را بپذیرد. در این موقع، جدال و بحث درباره ظواهر قرآن شدت یافت و عباسی در مقابل دلیل های محکم علوی، از جواب فرو ماند و ملک شاه که حقیقت را فهمید، گفت: این مطلب را واگذارید و به موضوع دیگری پردازید. * * * علوی بحث جبر را پیش کشید و به عباسی گفت: یکی از انحرافها و معتقدات باطل شما اهل سنت این است که می گویند: خدا مردم را بر انجام گناهان و محرمات مجبور می کند و سپس آنها را عقاب می نماید. عباسی: این مطلب صحیح است چون خداوند در قرآن می گوید: (من یضلل الله...) (۱۶) هر که را خدا گمراه نماید، و نیز (طبع الله علی قلوبهم) (۱۷) خداوند بر دل های آنها مهر زد. علوی: اما اینکه می گویی در قرآن هست، جوابش این است که قرآن، مجاز و کنایه دارد که باید آنها را شناخت و طبق آن، آیه را معنی کرد. بنابراین، منظور از ضلالت، این است که خداوند انسان شقی را به حال خود وا می گذارد تا به گمراهی گراید و این گفته، مثل این است که می گوئیم: «حکومت مردم را فاسد کرد». معنای این جمله این است که آنها را به حال خود رها نمود و توجهی به آنها ننمود. این جواب اول. می گردد) یا ناسپاس. و (وهدیانه النجدین) (۲۰) و هر دو راه خیر و شر را بدو نمودیم.؟! [بنابراین، با بودن این آیات روشن، باید آن آیات را به گونه ای معنی کنیم که با اینها منافات نداشته باشد] سوم این که: عقلا جایز نیست که خداوند، مردم را وادار به معصیت نماید و سپس آنها را به خاطر آن معصیت، مجازات نماید. این عمل از مردمان عادی بعید است پس چگونه از خداوند عادل متعال چنین عملی سر می زند. او منزّه و بسی برتر است از آنچه مشرکان و ستمگران گویند. ملک شاه به سخن آمد و گفت: هرگز، هرگز! امکان ندارد که خداوند، انسان را بر معصیتی مجبور بنماید و آنگاه او را مجازات کند. این عین ظلم است و خداوند از ظلم و فساد منزّه است. (وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ) (۲۱) و خداوند هرگز به بندگان خود ستم نمی کند. اما من گمان نمی کنم که اهل سنت، به گفته های عباسی ملتزم باشند. آنگاه رو به وزیر کرد و پرسید: آیا اهل سنت، بدین گفته ها معتقد می باشند؟ وزیر: آری، مشهور بین اهل سنت همین است. ملک شاه: چگونه قائل به چیزی هستند که مخالف عقل است؟ وزیر: آنها دارای توجیه و استدلال می باشند. ملک شاه: هر چه توجیه و استدلال کنند نامعقول است و من چیزی جز رأی علوی را قبول ندارم که می گوید: خداوند کسی را به کفر و گناه مجبور نمی کند. علوی بحث دیگری را پیش کشید و به عباسی گفت: اهل سنت می گویند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در نبوت خود شک داشت. عباسی: این دروغی آشکار است. علوی: مگر شما در کتاب هایتان روایت نکرده اید که پیامبر فرمود: «ما أَبْطَأَ عَلِيٌّ جَبْرَيْلُ مَرَّةً إِلَّا وَظَنَّتْ أَنَّهُ نَزَلَ عَلِيَّ ابْنَ الْخَطَّابِ (۲۲) هیچ گاه جبرئیل برای آمدن نزد من تأخیر نکرد مگر اینکه گمان بردم بر عمر بن خطاب نازل شده است». با اینکه می دانیم آیات بسیاری دلالت دارد که خداوند از پیامبرش محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) بر نبوتش پیمان گرفته است. ملک شاه که از شنیدن این حدیث در شکفت شد، رو به وزیر کرد و گفت: آیا این گفته علوی که این حدیث در کتابهای اهل سنت وجود دارد، صحیح است؟ وزیر: آری، در بعضی کتابها وجود دارد. ملک شاه: این عین کفر است. علوی مطلب دیگری را مطرح کرد و به عباسی گفت: اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) عایشه را بر شانه های خود نشانده بود تا با تماشای طبل زنان و شیپور زنان تفریح نماید. (۲۳) آیا این مطالب شایسته مقام پیامبر و جایگاه والای اوست؟ عباسی: اینها ضرری ندارد. علوی: آیا تو که مردی عادی هستی چنین می کنی؟ آیا حاضر هستی همسرت را بر شانه هایت بنشانی تا به تماشای مطربها و طبل زنان پردازد و از آن لذت ببرد؟ ملک شاه: کسی که در پایین ترین مرتبه حیا و غیرت باشد بدین عمل راضی نمی گردد تا چه رسد به پیامبر که الگوی حیا و غیرت و ایمان است. آیا صحیح است که این مطلب در کتابهای اهل سنت وجود دارد؟ وزیر: آری، در بعضی از کتابها وجود دارد. ملک شاه: چگونه به پیامبری ایمان داشته باشیم که خود در نبوتش شک دارد؟ عباسی: این روایت را باید تأویل و توجیه نمود. علوی: آیا این روایت قابل تأویل و توجیه است؟ ای پادشاه، آیا متوجه شدی که اهل سنت، به این مطالب باطل و خرافات معتقد می باشند. عباسی: منظور تو از مطالب باطل و خرافات چیست؟ علوی: قبلا گفتم که شما می

گوییید: ۱. خدا همانند انسان، دارای دست، پا، حرکت و سکون است. ۲. قرآن، تحریف و کم و زیاد شده است. ۳. رسول خدا عملی را انجام می دهد که حتی مردم عادی هم انجام نمی دهند، از قبیل نشانیدن عایشه بر شانه هایش. ۴. پیامبر در نبوت خود شک می کرد. ۵. کسانی که پیش از علی بن ابی طالب (علیه السلام) به حکومت رسیدند، برای اثبات حکومت خود، به شمشیر و زور متکی بودند و مشروعیتی ندارند. ۶. کتابهایتان از ابوهریره و امثال او از جعل کنندگان و سازندگان حدیث، روایت نقل کرده اند. ملک شاه: این موضوع را واگذارید و به مطلب دیگری بپردازید. * * * علوی بحث دیگری را پیش کشید و گفت: همچنین اهل سنت مطالبی را به پیامبر نسبت می دهند که حتی انسان عادی آن را انجام نمی دهد. عباسی: مثل چه؟ علوی: مثلاً می گویند سوره «عبس و تولى» درباره پیامبر نازل گردید. عباسی: چه اشکالی دارد؟ و برجسته هستی. (و ما أرسلناک إلا رحمة للعالمین) (۲۵) و تو را جز رحمت برای جهانیان نفرستادیم. آیا عاقلانه است پیامبر که خداوند او را به خلق عظیم و رحمت عالمیان توصیف می کند با آن مؤمن نابینا، آن برخوردار غیر انسانی را انجام دهد؟

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صداها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
 ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...
 د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
 و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)
 ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...
 ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
 ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال
 دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان
 تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:
www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور
 کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی
 جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل
 و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق
 روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۰۵۳-۰۶۰۹
 به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده
 است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار
 شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است،
 هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی
 اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از
 پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را ببدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال،
 خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی

همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

